



۸۳

سروش آسمانی

مناظرات رضوی ۱۰

محمدرضا عابدی



بسم الله الرحمن الرحیم

رهنما ۸۳ (سروش آسمانی)

نویسنده:

محمد رضا عابدی شاهرودی

ناشر چاپی:

انتشارات آستان قدس رضوی - به نشر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رهنما ۸۳ (سروش آسمانی)

مشخصات کتاب

سرشناسه : عابدی شاهرودی، محمدرضا، ۱۳۵۹ -

عنوان و نام پدیدآور : سروش آسمانی: روایتی از مناظره امام رضا علیه السلام با سران ادیان/ نویسنده محمدرضا عابدی شاهرودی.

مشخصات نشر : مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۶۰ص.؛ ۱۲×۱۷س م.

فروست : رهنما؛۸۳.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۴۳-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- مناظره ها

موضوع : داستان های مذهبی--قرن ۱۴

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

شناسه افزوده : موسسه انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره : BP۴۷/۳۵/ع۱۶س۴ ۱۳۹۱

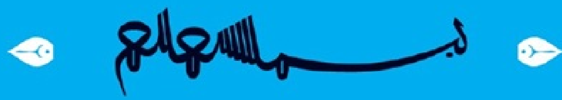
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۸۷۸۵۴

ص:۱

اشاره

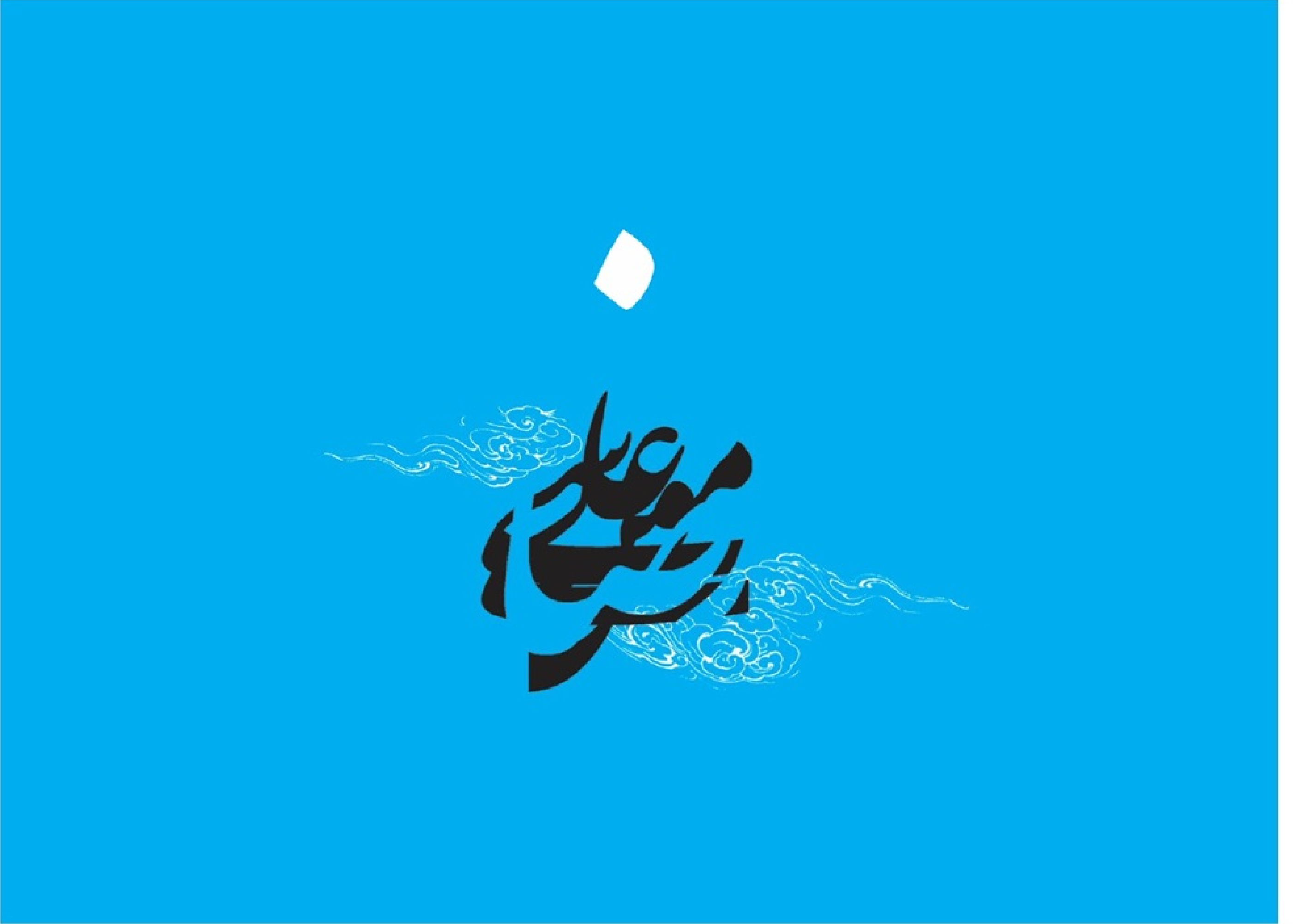
تصویر



تصویر

پرسیدن برای یافتن راه، خود، ارزش است...
و هر فرهنگی که به پرسشگری بها دهد
و زیباترین، دقیق‌ترین و ساده‌ترین پاسخ‌ها را پیشِ رو بگذارد،
گسترش و دوام خود را تضمین کرده است.
مهم، انتخاب بهترین راه است...
و **رهنما** گامی است در این مسیر.
همگامِ ما باشید و با طرح دیدگاه‌های رنگارنگتان، یاری‌مان کنید.

تصویر



سروش آسمانی

روایتی از مناظرهٔ امام رضا علیه السلام با سران ادیان

اشاره

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی *** گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

سروش آسمانی بازگردان داستانیِ مناظرهٔ امام رضا با بزرگان ادیان مسیحیت و یهودیت و صابئین، در قالب داستان کوتاه، است.(۱) هدف از این مجموعه انتقال مفاهیم و معارف ارزشمند اسلامی و دینی، به زبانی ساده و به روز، برای نسل جوان امروز است.

۱- . سند روایت مناظره: عیون اخبارالرضا، ج۱، ص۳۱۳تا۳۶۰.

این مناظره را مأمون برای شـکست دادن امام رضا ترتیب داده بود. همـهٔ بزرگان و دانشـمندان ادیان در یک جلسه جمع شدنـد تا درمقابل امام رضا قرار بگیرنـد؛ اما نتیجـهٔ کار، آنی در نیامـد که مدنظر مأمون بود. آری، می خواسـتند نور خدا را خاموش کنند؛ اما نور حق همیشه روشـن است، هرچند مشرکان را خوش نیاید.

امید که این مجموعه رضایت خداوند متعال و رسول خدا و اهل بیت را موجب شود.

ص:۶

۱.چهار سوار

خورشید در آسمان می درخشید و گرمای طاقت فرسایش را به پهنای صحرا می تاباند. از نگاهِ خورشید، آن پایین ها چیزی برای دیدن نبود، به جز ریگ های صحرا و سایه های کوتاه تپه ماهورها. ناگهان اما به نظر رسید که چهار سیاهی در سرابی بی انتها در حرکت اند.

چهار سوار، با لباس هایی روشن به تن، به میانهٔ صحرا رسیدند و ایستادند. هیئتی همچون پیک سواران داشتند. نگاهی به نشانهٔ خداحافظی میانِشان ردّوبدل شد و هرکدامشان به سَمتی از صحرا به تاخت درآمدند.

ص:۷

تصویر



ص:۸

۲.فراخوانی راهب اعظم

درهایِ دِیر بزرگی که جاثلیق، بزرگِ نصرانیان نسطوری در بین النهرین، در آن زندگی می کرد، گشوده شد تا سوارکار خسته ای که از صحرا آمده بود، قدم به داخل بگذارد. نگاه پیک بر درودیوار و زیورآلات و مجسمه هایی بود که در اطرافِ دِیر به چشم می آمد. برای او باورنکردنی بود که در بلاد اسلامی، نصارا بتوانند این چنین بر عقاید خود باقی بمانند. بااین حال، سعی کرد که بااحترام قدم به درونِ دیر بگذارد.

راهبِ میان سالی که آثار ریاضت بر چهره اش نشسته بود، او را به مکانی راهنمایی کرد که

ص:۹

در آنجا، می توانست جاثلیق را ببیند. پیک، همین که داخل شد، جاثلیق را دید که در بالای مسندش نشسته است. سن وسال بسیار داشت، با محاسنی انبوه و سفید و چشم های روشنی که انگار می توانست به درون هر چیزی راه یابد. بر حالات و رفتارش، آرامشی همراه با یقین به چشم می آمد. انگار پاسخی نبود که او نداشته باشد و پرسشی که مانده باشد.

«بگو خلیفهٔ مسلمانان از ما چه می خواهند؟» این را جاثلیق رو به پیک گفت.

پیک بااحترام قدمی به جلو گذاشت و گفت: «ای بزرگ نصارا، من فرستادهٔ خلیفهٔ مسلمانان، مأمون، هستم. او از شما می خواهد که همراه با من به نزد ایشان بیایید.»

جاثلیق در خود فرو رفت. نگاهی به مشاوران خود انداخت که در کنارش ایستاده بودند. از حالات آنان نیز دریافت که منظور پیک را نفهمیده اند.

- برای چه خلیفهٔ مسلمانان مرا احضار کرده اند؟

- شما برای مناظره ای دعوت شده اید.

جاثلیق این بار بیشتر به حیرت فرو رفت.

– مناظره؟! مناظره با چه کسی و برای چه؟

– خلیفهٔ مسلمانان می خواهند که شما در مجلسی که بزرگان همهٔ ادیان حضور دارند، حاضر شوید تا بتوانید با پسرعمو و ولی عهد ایشان مناظره کنید.

جاثلیق لحظه ای اندیشه کرد و گفت: «گفتی بزرگان همهٔ ادیان؟ دیگر چه کسانی دعوت شده اند؟»

پیک پاسخ گفت: «رأس الجالوت، بزرگ یهود؛ هربذ، بزرگ زرتشتیان؛ و عمران صابی، بزرگ صابئین که سرآمد متکلمان این زمانه است.»

جاثلیق در خود فرو رفت. با خود می اندیشید که مگر ولی عهد خلیفه چه کسی است که می خواهد یک نفره با همهٔ این بزرگان روبه رو شود. نتوانست فکرش را نگوید: «ای پیک، برای من جای تعجب است که مگر ولی عهد خلیفه چه کسی است که می خواهد با همهٔ ما مناظره کند؟»

– ولی عهد خلیفهٔ مسلمانان، علی بن موسی الرضا، فرزند پیامبر ماست که در علم و دانش،

قرینه ای در هیچ کجای دنیا ندارد. حال، خلیفه می خواهند علم و دانش ایشان را به همه ثابت کنند. به همین خاطر، شما باید با من همراه شوید.

جاثلیق لختی درنگ کرد و درحالی که دستی به محاسن خود می کشید، گفت: «باشد. با تو خواهم آمد. تا فردا را شما استراحت کنید تا لوازم سفر خود را فراهم کنیم. به زودی به سَمت خلیفه به راه خواهیم افتاد.»

ص:۱۲

۳.وزیر امیدوار

نسیمی دلنواز از جانب مشرق وزیدن گرفته بود. فضل بن سهل، وزیر زیرک و بسیار مشهور دربار مأمون، در بالای برج عمارت خلافت ایستاده بود و با نگاهی دقیق، مسیر ورود به عمارت را می نگریست. عمارت بزرگ با باغ هایی زیبا، چشم همهٔ بینندگان را خیره می کرد. بااین حال، دربارهٔ آنجا می گفتند که نباید به ظاهر زیبایش فریفته شد؛ زیرا ارواح پلیدی در اتاق های عمارت در رفت وآمدند که هر لحظه را با کینه و نفرت و عداوت می گذرانند. هیچ کسی همچون فضل نمی توانست با آرامشی بی مانند، به این گفته ها گوش

ص:۱۳

دهد و تنها با لبخندی ماجرا را پشت سر بگذارد. مخالفان بسیاری در میان عباسیان داشت؛ اما هرچه می گذشت، بر اعتبار و نفوذ او افزوده می شد و خلیفه نیز بسیار به او احترام می گذاشت. شاید حتی خودِ او سرکردهٔ آن ارواح پلید بود!

هیئتی که جاثلیق نصرانی را همراهی می کردند، وارد عمارت می شدند. فضل لبخندی زیر لب زد و به خادمی که کنارش ایستاده بود، گفت: «به محضر خلیفه برسانید که هیئت نصرانی نیز وارد عمارت شده اند.»

خادم تعظیمی کرد و به سرعت دور شد. نگاه فضل دوباره به سمت هیئتی بازگشت که در حال ورود به عمارت بودند. با خود زمزمه کرد: «جاثلیق، حتماً می خواهی بدانی که اینجا چه خبر است. می دانم که این را می خواهی بدانی... .»

۴. پسِ پردهٔ روابط جهان اسلام

جاثلیق درحالی که عصای صلیب نشان خود را دردست داشت، به تالاری در کاخ قدم گذاشت. اثر دست معماران اسلامی در جای جای تالار به وضوح به چشم می آمد. طاق های بلند و حوضچه های زیبا و نقوشی دل فریب بر درودیوار به چشم می آمد. اگر در زمان معمول بود، جاثلیق می ایستاد و ساعت ها از تماشای این نقوش لذت می برد؛ اما درحال حاضر، این ها چیزی نبود که توجه او را به خود جلب می کرد.

ناگهان برجای خود ماند و به دو نفری نگریست که در مرکز تالار، ایستاده بودند و به او

نگاه می کردند. صدا زد: «رأس الجالوت و هربذ، شما هم که اینجا هستید!»

رأس الجالوت بزرگ یهودیانِ کوچ نشین (مهاجر) بود که آثار کهولت از سر و رویش می بارید. به نقلی، گفته بودند که حتی در خواب هم دست از اذکار تورات برنمی داشت و آگاه به علوم غریبه و اسرارآمیز نیاکان خود در زمان موسی نیز بود. کرامات بسیاری از او در کنیسه های یهودیان نقل می شد و بسیاری به شدت به آن اعتقاد داشتند.

هربذ زرتشتی موبد بزرگ زرتشتیان بود. از جاثلیق و رأس الجالوت، جوان تر به نظر می رسید و این شاید به سبب شیوه و رسم هم زیستیِ مسالمت آمیز او بود. نه زیاد می خندید و نه فریاد می زد. همیشه سعی می کرد با آرامشی همراه با یقین، به آنچه می داند درست است، عمل کند.

رأس الجالوت و هربذ به سَمت جاثلیق آمدند و یکدیگر را در آغوش گرفتند.

«پس تو را هم خبر کرده اند؟» این را هربذ گفت.

ص:۱۶

جاثلیق پاسـخ داد: «آری، حالا می خواهم شـما به من بگویید که اینجا چه خبر است. خیلی دلم می خواهد این را بدانم که چرا خلیفه از ما می خواهد که با ولی عهد او مناظره کنیم؟!»

رأس الجالوت نگاهی به جاثلیق انـداخت و گفت: «فکر نمی کنم ماجرا به همین سادگی باشد. خلیفه احترام فراوانی برای ولی عهد قائل است؛ اما همهٔ ما می دانیم که پدران خلیفه از دشـمنان پدران ولی عهد بوده اند» و با نگاهی دقیق تر ادامه داد: «به نظر من مسائلی در دنیای اسلام می گذرد که بی ارتباط با این مناظره نیست.»

هربذ با حیرت پرسید: «منظورت چیست؟»

- می ترسم مبـادا خلیفه بخواهـد از ما سوءاسـتفاده کنـد و به هرحال از این ماجرا سود ببرد: اگر ما مغلوب شویم، او حقانیت دین خود را ثابت می کند و اگر ما ولی عهد را مغلوب کنیم، او کینهٔ قدیمی پدران خود را پیروزمندانه ادامه خواهد داد.

هربذ گفت: «یعنی می گویی خلیفه می خواهد ما را بازی دهد؟»

ص:۱۷

پیش از رأس الجالوت، جاثلیق به سـخن درآمـد: «موافقم. باید خیلی مراقب باشـیم. نباید بگذاریم چنین شود. باید با ترفندی جلوی این حیله را بگیریم. حتم دارم این داستان را فضل بن سهل طراحی کرده است. نباید بگذاریم از ما سوءاستفاده کنند.»

رأس الجالوت پرسید: «چگونه؟»

جاثلیق درحالی که طبق عادتش دستی بر محاسن سفیدش می کشید، پاسخ داد: «من بسیار دراین باره اندیشه کرده ام. اگر خلیفه از ما خواست بـا کسـی منـاظره کنیم که می گوینـد امـام است، مـا خواهیم گفت چگونه با او مناظره کنیم که او از قرآن می گویـد؛ حال آنکه ما به حقانیت قرآن و کلام آن ایمان نداریم و هرکدام کتاب های دین خود را داریم. دراین حال، ولی عهد که اگر عالِم هم باشد، عالِم به علوم قرآن است، از مناظره با ما صرف نظر می کند و ما داخل این بازی نخواهیم شد.»

رأس الجالوت و هربذ هر دو به ترتیب زبان به تحسین گشودند و گفتهٔ جاثلیق را تأیید

ص:۱۸

کردند: «احسنت بر شما، باید چنین کنیم.» «آفرین. همین کار را خواهیم کرد.... . راستی، اطلاع دارید که مناظره چه زمانی شروع می شود؟»

ص:۱۹

۵. تالار رودررویی

مسئول امور عمارت خلافت صدا درداد: «خلیفهٔ مسلمین، مأمون بن هارون الرشید، به تالار وارد می شوند.»

حاضـران در تالاـر به نشانـهٔ احترام تعظیم کردنـد. زیبـاترین و بزرگ ترین تالاـر عمارت مخصوص پـذیرایی از بزرگان بود. پنجره هایی رو به منظرهٔ زیباترینِ باغ ها گشوده می شـد. سـنگ های تزیینیِ کف تالار آن قـدر شـفاف و درخشـنده بودنـد که گویی آب در زیرشان در جریان بود. صـدای خنـده و شوخی کنیزان رومی از پس پرده هـای ابریشـمی شـنیده می شـد و بردگـان قوی هیکل و سـیه چرده در گوشه های تالار ایستاده بودند.

ص:۲۰

در یک سوی تالار، بزرگان و اَشراف و لشکریان ایستاده بودند و در سوی دیگر، جاثلیق، رأس الجالوت، هربذ و مرد میان سالی که خود را در لباسی سیاه پوشانده بود.

مأمون به آرامی روی تخت خود نشست. او را یکی از قدرتمندترین و زیرک ترین خلفای عباسی می دانستند. او توانسته بود برادرش امین را از سر راه بردارد؛ حال آنکه امین بسیار در کانون توجه عباسیان بود. هوش و ذکاوت هارون الرشید در مأمون به ارث رسیده بود. چهرهٔ مصمم او حاکی از این بود که می توانست همیشه به قصد و هدف خود دست یابد. سکوت را شکست: «بسیار خوشحالم که شما، علمای ادیان مسیحی و یهودی و زرتشتی و صابئی، خود را به اینجا رساندید. بی صبرانه می خواستم این جلسه را برگزار کنیم تا شما در کنار هم به مناظره بنشینید و هم کلام شوید. همان طور که پدران بزرگوار ما می خواستند و ما نیز آن را ادامه داده ایم، گسترش دادن مرزهای دانش و معرفت...»

در همان حالی که مأمون سخن می گفت، رأس الجالوت مرد سیاه پوشی را می پایید که با فاصله از

آنان نشسته بود. زیرچشمی نگاهی به جاثلیق انداخت و پرسید: «جاثلیق، آن مرد سیاه پوش کیست؟»

جاثلیق به آرامی پاسخ داد: «او را نمی شناسی؟ او عمران است. بزرگ صابئین و بزرگ ترین متکلم حال حاضر.»

چهرهٔ رأس الجالوت دَرهم شد. «پس عمرانی که می گویند، اوست. باید از نگاه تیزش درمی یافتم که کیست. اگر او بخواهد قدم به مناظره بگذارد چه؟»

جاثلیق می خواست کلامی بگوید که مسئول دربار ندا داد: «ای خلیفهٔ عظیم الشأن، علی بن موسی الرضا قدم به تالار می گذارند.»

با شنیدن این کلام، مأمون از تخت پایین آمد و در مقابل دیدگان حیرت زدهٔ جاثلیق و رأس الجالوت و هربذ که مات و مبهوت به خلیفه نگاه می کردند، به استقبال امام شتافت.

همین که امام قدم به تالار گذاشتند، گویی همهٔ زیبایی تالار به یک باره فرو ریخت. با ورود امام به تالار، گویی نسیمی از بهشت وزیدن گرفت که همه را میخکوب کرد. همه با حالتی

بی اختیار و به نشانهٔ احترام، سر به پایین گرفتند؛ اما جاثلیق و رأس الجالوت و هربذ توان نگاه گرفتن از ایشان نداشتند. پشت هر سه، از هیبت امامت به لرزه افتاده بود.

جاثلیق بی آنکه کسی متوجه شود، زیر لب زمزمه کرد: «مسی-... مسیح... گویی مسیح آسمانی به زمین بازگشته است.»

ص:۲۳

۶. شرط مناظره

امام بر جایگاه ولی عهد نشستند. مأمون رو به ایشان عرضه کرد: «یا علی بن موسی الرضا، بسیار خوشحالیم که شما قبول فرمودید و در این مجلس شرکت کردید. در این مجلس، بزرگان سایر ادیان جمع شده اند. مایلم برای اثبات علم و دانش خود به همه، با آنان مناظره کنید و حق را به همگان نشان بدهید.»

همین که سخن به اینجا رسید، جاثلیق از جا بلند شد و گفت: «ای خلیفهٔ والامقام، اجازه می دهید کلامی بگویم.»

ص:۲۴

مأمون نگاهی به جاثلیق انداخت و گفت: «بگو، چه می خواهی بگویی جاثلیق؟»

جاثلیق بااحترام قدمی به جلو گذاشت و گفت: «ای خلیفهٔ والامقام، بسیار خوشحالم که شما به دانستن حق علاقه مندید و این مجلس پُربرکت را برگزار کرده اید؛ اما اینجا مشکلی وجود دارد...» همه در تالار، با کنجکاوی، ادامهٔ حرف جاثلیق را جست وجو می کردند. «...شما می خواهید ما با کسی سخن بگوییم که نه او به کتاب های ما ایمان دارد و نه ما به کتاب او. چگونه ما می توانیم با هم گفت وگو کنیم و نظریات هم را بشنویم یا بپذیریم؛ درحالی که اصل و اساس حرف یکدیگر را باطل می دانیم؟»

سکوت همهٔ تالار را فرا گرفت. مأمون یک لحظه در خود فرو رفت. فکر اینجایش را نکرده بود. اشاره ای به فضل کرد که او ادامه دهد.

فضل بن سهل قدم به جلو گذاشت و گفت: «مطلبی که شما می گویید درست است؛ اما اجازه بدهید نظر ولی عهد را جویا شویم. پدر و مادرم فدای شما، ای علی بن موسی الرضا، شما

ص:۲۵

چه می فرمایید؟»

نگاه همه به طرف امام چرخیـد. مأمون از همه به امام نزدیک تر بود و با نگاهی دقیق، منتظر پاسخ امام نشسـته بود. امام در اینجا فرمودند: «اگر از انجیل برای تو دلیل بیاورم، می پذیری؟»

جاثلیق به ناگاه میخکوب مانـد. نمی دانست بایـد چه بگویـد. انتظار نـداشت که امام بخواهـد با کتاب خودش با او مناظره کند. پاسخ داد: «آیا می توانم آنچه انجیل گفته رد کنم؟ به خدا سوگند، به خلاف مِیل باطنی ام، اگر بتوانی با انجیل با من مناظره کنی، آن را خواهم پذیرفت.»

مأمون که می خواست مناظره هرچه زودتر آغاز شود، با صـدای بلنـدی گفت: «پس خودت شـروع کن ای مرد مسـیحی. هرچه می خواهی، از ولی عهد ما بپرس.»

۷.شاهدان عادل تاریخ

جاثلیق نیم نگاهی به رأس الجالوت و هربذ انداخت که حالتی نگران همچون خودِ او داشتند. نگاهش از عمران گذشت که با خونسردی به آن سه نگاه می کرد. آغاز کرد: «باشد. حال که می خواهید، می پذیرم. به من بگویید که دربارهٔ عیسی و کتابش چه عقیده ای دارید؟ آیا منکر آنانید؟»

امام فرمودند: «من به نبوت عیسی و کتابش و به آنچه امتش را بدان بشارت داده است و حواریون نیز آن را پذیرفته اند، ایمان دارم.»

ص:۲۷

تصویر



ص:۲۸

جاثلیق پرسید: «باشد. خود شما خواستید. مگر دین شما نمی گوید هر حکمی به شاهد عادل نیاز دارد؟ حالا برای این ادعای خود شاهدان عادلی از غیرهمکیشان خود بیاورید که ما نیز قبولشان داشته باشیم.»

همه در تالار متوجه امام شدند تا پاسخ ایشان را بدانند. مأمون و فضل نیز خیره به امام می نگریستند. فرمودند: «دربارهٔ یوحنا دیلمی چه می گویی؟»

جاثلیق با حیرت گفت: «او محبوب ترین شخص نزد مسیح است.»

- آیا این در انجیل شما نیست که یوحنا گفت: مسیح مرا به دین محمدِ عربی آگاه کرد و مژده داد که بعد از او خواهد آمد و من نیز به حواریون مژده دادم و آن ها به او ایمان آوردند؟(۱)

۱- . باید به این نکته توجه کرد که انجیل و حتی متون مقدسِ یهودیان را، هرچند سال یک بار، شورایی بازنویسی می کنند! در این شورا، تصمیم گیری می کنند که چه انجیل هایی رسمی اعلام شوند و چه انجیل هایی، تکفیر و ممنوع. این شوراها، از زمان شورای نایسه تابه امروز، تلاشِ بسیاری برای حذفِ هر آنچه با مسیحیت کلیسایی در تعارض است، به کار بسته اند. آنان یا همفکرانشان بسیاری از نشانه های دین اسلام و نشانه های پیامبر خاتم و اوصیای ایشان را نیز به مرور زمان از متونِ دینی شان حذف کرده اند.

جاثلیق درحالی که دانه های درشت عرق روی پیشانی اش نشسته بود و نمی توانست باور کند که امام به آیات انجیل آگاه باشند، گفت: «آری، این ها را یوحنا گفته.»

همهمه ای تعجب گونه از تالار برخاست. جاثلیق هر طور که می توانست، بر خود تسلط یافت و گفت: «دربارهٔ حواریون و علمای انجیل چه می دانید؟ می توانید آنان را برای من بازگو کنید و از نام و نشانشان بگویید؟»

امام پاسخ دادند: «حواریون مسیح دوازده نفر بودند که عالم ترینِ آنان الوقا بود. علمای مسیح نیز سه نفر بودند: یوحنای اکبر در أَجْف، یوحنا در قرقیسیا و یوحنا دیلمی در رجاز. مطالب مربوط به پیامبراکرم و اهل بیت و امتش نزد او بوده. هم او بود که امت عیسی و

بنی اسرائیل را به نبوت محمد و اهل بیتش مژده داد. اما ای مرد مسیحی، ما به عیسایی ایمان داریم که به محمد ایمان داشت. به او خرده ای نداریم، جز آنکه کم نماز می خواند و روزه می گرفت...»

ناگهان برقی از چشمان جاثلیق گذشت. انتظار نداشت چنین سخنی از امام بشنود. به سرعت سخن امام را قطع کرد و گفت: «...از شما بیش از این انتظار داشتم. مسیح کم نماز می خواند و روزه می گرفت؟! حال آنکه او مدام در نماز و روزه بود و همهٔ عمر را به این کار می گذراند؟ نمی توانم منظور شما را دریابم. چه باعث شد که این گونه بگویید؟»

حاضران در تالار نگاه به امام دوختند. ایشان فرمودند: «برای تقرب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟»

انگار تالار را بلند کرده اند و بر سر جاثلیق زده اند. دیگر نتوانست کلامی بگوید. رأس الجالوت و هربذ نیز همچون او بودند. با کمی فاصله از آنان، عمران که در خود فرو رفته بود، با خود

زمزمه کرد: «با یک سؤال، به این مرد مسیحی نشان داد که به چه دلیل عقیدهٔ ایشان اشتباه است که عیسی را خدا می دانند. اگر عیسی خدا بود که نیازی نداشت برای تقرب به خودش، بسیار نماز بخواند و فراوان روزه بگیرد.»

ص:۳۲

۸.نشانه های پیامبری

امام دوباره از جاثلیق پرسیدند: «چرا منکری که عیسی تنها با اذن خدا مردگان را زنده می کرد؟»

- چون هرکسی مردگان را زنده کند و نابینا را شفا بدهد، خداست و شایستهٔ پرستش. اگر خدا نمی بود که نمی توانست چنین کند.

- یسع، از پیامبران گذشته، نیز کارهایی نظیر کارهای عیسی انجام می داد: روی آب راه می رفت، مردگان را زنده می کرد، نابینا شفا می داد و...؛ ولی امتش او را خدا ندانستند و کسی او را نپذیرفت. حزقیلِ پیامبر نیز مثل عیسی بن مریم مردگان را زنده می کرد. او ۳۵هزار نفر

را۶۰سال پس از مرگشان، زنده کرد. شما که عیسی را خدا می دانید. باید یسع و حزقیل را هم خدا بدانید.

عرق از سر و روی جاثلیق می بارید. ملتمسانه نگاهی به دوستانش انداخت که کمکی کنند؛ ولی بی نتیجه ماند. همه در تالار به او نگاه دوخته بودند. با هزار زحمت، هرطورکه می توانست گفت: «شما درست می گویید.»

همهمه ای در تالار به وجود آمد. مأمون با حالتی ناباورانه به امام و جاثلیق می نگریست و نمی توانست درک کند که چگونه به این سرعت، جاثلیق مغلوب شده باشد.

ص:۳۴

۹.نورِ کوهِ فاران

رأس الجالوت در خود فرو رفته بود که ناگهان نام خود را از زبان امام شـنید. با حالتی سراسـیمه بلنـد شد. «رأس الجالوت، من از تو سؤال کنم یا تو سؤال می کنی؟»

رأس الجـالوت که نمی خواست اشـتباه جـاثلیق را مرتکب شود، به سـرعت گفت: «من خواهم پرسـید و فقط چیزی را می پـذیرم که در کتاب های ما آمده باشد. نبوت محمد را از کجا اثبات می کنید؟»

همهٔ نگاه ها به سَمت امام رفت: «آیا قبول داری که موسی به بنی اسرائیل سفارش کرد:

پیامبری از برادران شما خواهد آمد. او را تصدیق کرده و از او اطاعت کنید. حال، اگر خویشاوندیِ بین یعقوب و اسماعیل و رابطۀ آن دو را از طرف ابراهیم می دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟»

رأس الجالوت با اینکه نمی خواست قبول کند، از روی ناچاری گفت: «آری، کتمان نمی کنم.»

- آیا از برادران بنی اسرائیل، پیامبری به جز محمد آمده است؟ آیا منکر این مطلبی که تورات به شما می گوید نور از کوه طور سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار شد؟(۱)

۱- . این بیانِ امام رضا در دعای سمات که از مصباح شیخ طوسی مروی است، با اسناد معتبر، از محمدبن عثمان عمری و نیز از امام باقر و امام صادق نیز وارد شده است. در آنجا چنین آمده است: و بمجدک الذی ظهر علی طور سینا فکلمت به عبدک و رسولک موسی بن عمران و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران. همچنین در عهد عتیق، کتاب مقدس یهودیان، سفر تثنیه، باب۳۳، ص۳۲۸، نیز چنین آمده است: و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده و گفته است: «یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع کرد و از جبل فاران درخشان شد و با کرورهای مقدسان آمد و از دست راست او برایشان شریعت آتشین پدید آمد.»

- آری، با این کلمات آشنا هستم؛ ولی کسی در میان علمای یهود نیست که بداند تفسیر این آیات چیست.

- نور از کوه طور سینا آمده، به وحی خداوند اشاره می کند که در طور سینا بر موسی بن عمران نازل کرد. از کوه ساعیر بر ما درخشید، اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم وحی کرد. از کوه فاران بر ما آشکار شد، به کوهی از کوه های مکه اشاره دارد که تا مکه یک روز فاصله دارد. همچنین اشعیای پیامبر، طبق گفتۀ تورات، می گوید: «دو سوار می بینم که زمین برایشان می درخشد. یکی از آنان سوار بر چهارپایی است و آن دیگری سوار بر شتر.» آنان را می شناسی؟

- نه.

ص:۳۷

تصویر



ص:۳۸

صدای همهمه دوباره در تالار افتاد.

– آن که بر چهارپا سوار است، عیسی است و آن شترسوار، محمد. نیز، آیا حیقوقِ پیامبر را می شناسی؟ او گفته است: خداوند از کوه فاران بیان را آورد و آسمان ها از تسبیح گفتن محمد و امتش پر شده است. سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند و بعد از خرابی بیت المقدس، کتابی جدید برای ما می آورد. باز هم سند هست: داود در زبورش که تو نیز آن را می خوانی، گفته است: خداوندا، برپا کنندهٔ سنتِ بعد از فترت را مبعوث کن. آیا پیامبری غیر از محمد می شناسی که بعد از دوران فترت، سنت الهی را احیا و برپا کرده باشد؟

رأس الجالوت که چاره ای جز پذیرش نمی دید، گفت: «قبول دارم. اما منظور او عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است.»

امام در اینجا فرمودند: «اشتباه می کنی. عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد؛ بلکه موافق آن سنت و روش بود. تا آن هنگام که خداوند او را نزد خود بالا برد. در انجیل چنین آمده

است که پسرِ زن نیکوکار می رود و فارقلیط (۱) بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند. همان طور که من برای او شهادت می دهم، او نیز برای من شهادت می دهد. من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد.»

۱- . فارقلیط لغتی یونانی و در اصل پِرِکلیتوس است که چون معرّبش کردند، فارقلیط شده است. پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبان هاست و همه کس او را ستایش کنند. معنی احمد هم همین است. در ترجمه های امروزی، برای اینکه آثار و نشانه های بشارت پیامبر اسلام از آن حذف شود، آن را تسلی دهنده ترجمه می کنند و از بیان واژهٔ اصلی، خودداری می ورزند. خداوند نیز در سورهٔ مبارک صف، آیهٔ۶، چنین می فرماید:]ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد[.

۱۰.ندیده ام، شنیده ام

رأس الجالوت چیزی برای گفتن نداشت. کاملاً حس می کرد که همه در تالار به او خیره شده اند. نیم نگاهی به جاثلیق و هربذ انداخت: آنان نیز چیزی برای گفتن نداشتند. بر خودش لعنت می فرستاد که از همان ابتدا، نباید این پیشنهاد را می پذیرفت.

- رأس الجالوت، از تو دربارهٔ پیامبرت موسی بن عمران سؤال می کنم. چه دلیلی بر نبوت موسی هست؟

- معجزاتی آورد که انبیای پیشین نیاورده بودند؛ مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار.

- پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آورید؛ با اینکه او مرده زنده می کرد و نابینا شفا می داد؟

- می گویند و نقل است که او چنین می کرد؛ ولی ما ندیده ایم.

- آیا معجزات موسی را دیده ای؟

- نه، ولی اخبارش را افراد مطمئن و موثّق به ما رسانده اند.

- اما دربارهٔ معجزات عیسی بن مریم نیز اخبار متواتری برای شما نقل است. همچنین است موضوع نبوت محمد و نیز هر پیامبر دیگری که خداوند مبعوث کرده است. ازجمله معجزات پیامبر ما این است که دانشی نیاموخته بود و نیز معلمی نداشت و با این همه اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیا و سرگذشت آنان را حرف به حرف دربردارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است. چرا به آنان ایمان نمی آوری؟

رأس الجالوت که مطلبی برای گفتن نداشت، سر به زیر انداخت و چیزی نگفت.

ص:۴۲

۱۱.مسیحای اسلام

صدای همهمه از همه جای تالار بلند شد. مأمون، با حالتی نگران، زمزمه وار به فضل گفت: «دیدی چه می کند فضل؟ گمان نداشتم این چنین آنان را متحیّر سازد.»

فضل به آرامی گفت: «از همان ابتدا به شما گفتم. شما بهتر است بیشتر خوش حالِ این مسئله باشید که علمای سایر ادیان را این چنین مغلوب کرده اید. غلبه بر او به این سادگی نیست که شما خیال می کنید.»

این بار مأمون با ترس گفت: «از این نمی هراسم فضل. از این می هراسم با این همه علم و دانشی که او دارد، به زودی درباره اش همان را بگویند که دربارهٔ عیسی می گفتند.»

ص:۴۳

۱۲.وعدهٔ رسولان پیشین

ندای امام خطاب به شخص دیگری تغییر کرد: «ای هربذ، دلیل تو به پیامبری زرتشت چیست؟»

هربـذ درحـالی که به چهره های مغمومِ دو دوست سابق خود می نگریست، پاسـخ داد: «چیزهایی آورده که قبل از او کسـی نیاورده است. البته خودِ ما به چشم ندیده ایم؛ اما کسانی برای ما نقل کرده اند که به حرفشان اعتماد کامل داشتیم.»

- مگر نه این است که به علت اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می کنید؟

- آری، چنین است.

ص:۴۴

– سایر امت های گذشته نیز چنین انـد. اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسـی و عیسـی و محمد به دسـتشان رسـیده. چرا به آنان ایمان نیاورده اید؟

هربـذ دیگر نتـوانست چیزی بگویـد و بر جـای خـود مانـد. به هر زحمـتی که بـود، خـودش را جمع کرد و سـرش را بالاـ گرفت. همین که می خواست مطلبی بگوید، ناگهان صدایی او را نگه داشت: «اجازه می دهید من وارد مناظره شوم.»

ص:۴۵

۱۳.موجود نخستین

همهٔ نگاه ها به سَمت صدا چرخید: عمران صابی، بزرگ صابئین(۱) و از متکلمانِ بس مشهورِ

ص:۴۶

۱- . در تفسیر شبّر، تألیف علامه سیدعبدالله شبّر، ص۴۹، دربارهٔ صابئین چنین آمده است که صابئین فرقه ای هستند بین یهود و مجوس. آن ها خودشان گمان می کننـد که این دین، دین نوح است و نیز گفته انـد که صابئین سـتارگان و فرشـتگان را پرسـتش می کننـد. خداوند در قرآن کریم، در چنـد جا، از آنان یاد کرده است؛ همچون این آیـهٔ شـریف:]إن الـذین ءَامنوا و الـذین هادوا و النصری و الصبئین من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صلحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون[(=کسانی که ایمان آورده اند و نصاری و صابئان، هرکدام که به خدا و روز واپسـین ایمان آورده و کاری شایسـته انجام دهند، پاداشـشان نزد پروردگارشان مسلّم است و نه ترسی بر آن هاست و نه اندوهگین می شوند.) (بقره، ۶۲).

زمانهٔ خود، از جایگاه خود بلند شد و قدم به جلو گذاشت.

اکنون، همهٔ تالار به او نگاه می کردند. عمران با آن نگاه دقیق و ریز خود، از هربذ می خواست عقب بنشیند. مأمون هم که توجهش به او جلب شده بود، گفت: «دیگر داشتم به این نتیجه می رسیدم که تو قادر به تکلم نیستی عمران. تو بزرگ صابئین هستی و بی شک از بزرگ ترین متکلمان. خوش حال خواهیم شد که سخنان تو را بشنویم.»

هربذ که از خدا خواسته بود، به سرعت عقب نشست.

عمران، با لبخند، رو به همه گفت: «پرسش هایی دارم که هیچ متکلمی در مغرب و مشرق دنیا نتوانسته به آن ها پاسخ دهد. آنان همچون راز می مانند. اگر اجازه بدهید، می خواهم آن ها را بپرسم. اجازه هست؟»

همه امام را نگریستند؛ حتی جاثلیق و رأس الجالوت و هربذ هم. مأمون رو به امام عرض کرد: «فدایتان شوم، چه می فرمایید؟»

با اشارهٔ قبول کردن امام، عمران به وسط تالار قدم گذاشت و پرسید: «موجود نخستین چیست؟ مرا از موجود نخستین و از آنچه آفریده است، آگاه کن.»

حیرت بر چهرهٔ مأمون نشست و با تعجب به فضل نگریست. جاثلیق و رأس الجالوت و هربذ هم با تعجب به هم نگاه می کردند. حیرت بر فضای مجلس حکم فرما شد. عمران که ظاهراً از پیروزی خود مطمئن بود، با لبخند، چشم در چشم امام دوخته بود: «چه می گویید؟ پاسخ این سؤال مرا می دانید؟»

۱۴.اسرار توحید

امام لب به سخن گشودند:(۱) «واحد همیشه واحد بوده و همیشه موجود بوده است؛ بدون اینکه چیزی به همراهش باشد و بدون هیچ گونه حدود و اَعراضی. همیشه نیز این گونه است. سپس

۱- . شایان توضیح است که مطالبی که امام در اینجا می فرمایند، جزو مباحث مهم و مشکل مربوط به توحید است که فلاسفه و متکلمان و متفکرانِ جهان بسیار از آن استفاده کرده ا ند. برای فهم و درکِ بیشتر آن، آشنایی با مباحثِ مربوط به فلسفه و کلام ضروری است که خود، به سال ها تدبر و تأمل نیاز دارد. علاقه مندان می توانند به کتاب های فارسی شرح اسماء حکیم سبزواری و نیز گوهر مراد و سرمایهٔ ایمان از ملاعبدالرزاق لاهیجی مراجعه کنند.

بـدون سابقهٔ قبلی، مخلوقی با گونه ای دیگر آفرید. با اَعراض و حدودی مختلف. نه آن را در چیزی قرار داد و نه بر چیزی محدود کرد و نه بر مثالِ چیزی ایجادش کرد و نه آن را پیش از آفرینش تصویر کرد. بعـد از آن، مخلوقات را به صوَر مختلف و گوناگون آفریـد؛ بی آنکه نیازی به آن ها داشته باشـد یا برای رسـیدن به مقام و منزلتی، به این خلقت محتاج باشد. در این آفرینش، در خود زیادی یا نقصانی ندید؛ حال آنکه در آفریده ها، برخی برگزیده اند و برخی نابرگزیده.»(۱)

سخن که به اینجا رسید، صدای تحسین از کلام امام از همه جا بلند شد و لبخند از روی

۱- . مقصود از واحـد، حقیقت یگانه است؛ یعنی حقیقتی که بر ذات خویش، اقتضای تامّ یگانگی و وحـدت دارد؛ به گونه ای که نه در وجودِ او اجزاء و ترکیبـات اسـت و نـه در خـارج از وجـود او، شـریک و همتـاست. این حقیقت یگـانه، خـداست که همیشه به طـور ازلی و ابـدی، به یگانگی خود باقی است و در وحدت او هیچ گونه تغییری پدید نیامده و نمی آید؛ زیرا او واجب الوجود است که به دلیل واجب الوجودبودن، ازلی است و همـهٔ صـفات او نیز ازلی و تغییرناپـذیر و عین ذات اوست. هیـچ موجودی بـا سـرمدیت خـدا همراهی نـدارد. او همیشه یگانه و بی همراه است و در معرض احوال و اَعراض نیست. آفریـده ها که ممکن الوجودنـد، در معرض حوادث و اَعراض انـد. وجود خداونـد غیرمحدود است و مرزی و حدی برای وجود او نیست، به خلاف آفریده ها که هرکدام در جایگاهی محدودند.

لب های عمران، دور. حتی نمی توانست تصور کند که امام این چنین پاسخ او را داده باشد.

- آیا آن موجود، به خودی خود، نزد خود، معلوم است؟(۱)

- جز این نیست که علم و شناخت هر چیز برای تمیز آن از غیر است و این برای آن است که موجودیتش ثابت و شناخته شود و در آنجا وجود محض بود و غیری نبود تا تمیز لازم باشد و ضرورتی لازم آید که حدّ هریک معلوم شود.(۲)

- آیا خالق از آفرینش خلق، خود تغییری می یابد؟

- خدا بوده است و با خلقت تغییر نمی کند؛ اما مخلوقات با تغییرهایی تغییر می کنند که

ص:۵۱

۱- . یعنی آیا خداوند، از خود، تصویر ذهنی برای شناسایی ماهیت خود دارد یا نه؟

۲- . به تصویر ذهنی و عالی ترین صورت آن، یعنی تصویر عقلی، در جایی نیاز است که شیئی برای متمایزکردن خود از دیگران، نیاز به تصویری داشته باشد. خداوند چون وجود محض است و هیچ چیزی همراه او نیست، نیاز به این تصویر ندارد؛ بلکه به ذات خود، از همه چیز جداست.

خدا در آن ها ایجاد می کند.(۱)

عمران به سرعت پرسید: «ما خدا را با چه شناختیم؟»

- با چیزی غیر از او: با مشیّت او، اسم او، صفت او. همگیِ این ها مخلوق و حادث و تدبیرشدهٔ خداوند هستند.

- او چیست؟

- نور است. بدین معنی که آفریده ها را در آسمان و زمین راهنمایی می کند.

عمران که نمی توانست باور کند که امام با این سرعت به همهٔ سؤالات او پاسخ می دهد، افزود: «گمان می کردم که خالق، با آفریدن مخلوقات، از حالت خود دگرگون می شود.»

- سخن محالی است که موجود نخستین تغییر می کند. آیا دیده ای تغییری که آتش در اشیا پدید می آورد، به خودِ آتش سرایت کند؟ یا تابه حال دیده ای که حرارت، خودش را

۱- . به بیان ساده تر، ویژگی ها و صفاتِ مخلوقات، امکان نسبت دادن به خالق را ندارند. تغییر از صفات مخلوق است و در خالق، راهی ندارد.

بسوزاند؟ یا هیچ دیده ای که شخص بینا، بینایی خود را ببیند؟(۱)

۱- . مقصود امام از این سخن، طبق آنچه روایت شده، این است که حتی جهات فاعلیه ای که در ممکناتِ ممکن الوجود، در مقابل واجب الوجود، منشأ تغییر در دیگر چیزها می شوند، از تغییری که در دیگر چیزها پدید آورده اند در امان اند و دگرگونی های جهات فاعلیه از ناحیهٔ دیگر است، نه از ناحیهٔ تغییری که در دیگر چیزها پدید می آورند. بنابراین، موجود نخستین که مبدأ هر چیزی است از تغییراتی که ایجاد می کند، دچار تغییر نمی شود.

تصویر



ص:۵۴

۱۵.چیستی آینه

عمران نتوانست چیزی بگوید. انگار برای اولین بار بود که از او سؤالی می شود که او پاسخی برای آن ندارد. به همین خاطر، سر بلند کرد و پرسش بعدی اش را پرسید: «به من بگویید که آیا او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟»

- او برتر و والاتر است. نه او در مخلوقات است و نه مخلوقات در اویند. بگو ببینم، آیا تو

در آینه هستی یا آینه در تو؟...»

صدای همهمهٔ جمع بلند شد. عمران باز هم نمی توانست چیزی بگوید. بااین حال، سعی

ص:۵۵

می کرد بر خود مسلط باشد.

«اگر هیچ کدام در دیگری نیستند، چگونه خودت را در آینه می بینی؟» این را امام از عمران پرسیدند. عمران بسیار به خود فشار آورد تا پاسخی بیابد:

- توسط نوری که بین من و آن است.

- آیا آن نور را در آینه می بینی؟

- بله.

- آن نور را به ما نشان بده.

عمران دیگر نمی تواست جلوی لرزش بدن خود را بگیرد. به ذهن خود فشار وارد می آورد تا به پرسش دیگری برسد. در سوی دیگر، جاثلیق و رأس الجالوت و هربذ هم وضع و حالی بهتر از او نداشتند و بدون آنکه بتوانند نگاه از مجلس بگیرند، به عمران می نگریستند.

ص:۵۶

۱۶. توحید کامل

عمران نمی توانست باور کند هیچ پاسخی ندارد؛ ازاین رو هرطور می توانست سرش را بالا گرفت: «خداوند در چه چیزی قرار دارد؟ و آیا چیزی او را احاطه کرده است؟ و آیا از چیزی به چیزی دیگر، تغییر مکان می دهد؟»

انگار کسی در تالار نبود که بتواند معنای این سؤال را دریابد.

پاسخ امام این بود: «اگر خداوند مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود، جائز بود که بگوییم به سَمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد؛ چون نیاز به آن ها دارد. ولی او چیزی را

از روی نیـاز خلق نکرده است و همیشه ثـابت بوده است. نه در چیزی است و نه روی چیزی. الّا اینکه مخلوقـات، یکـدیگر را نگه می دارنـد و برخی در برخی داخل شده و برخی از برخی خارج می شوند و خداوند متعال، با قدرت خود، تمام این ها را نگه می دارد و نه در چیزی داخل می شود و نه از چیزی خارج می شود...»

هیچ کس در مجلس نمی توانست نگاه از امام بگیرد. با حالتی بهت زده، به ایشان و پاسخ های آن بزرگوار گوش سپرده بودند.

«...و نه نگهـداری آن ها او را خسـته و ناتوان می سازد. دسـتور او در یک چشم برهم زدن و بلکه زودتر اجرا می شود. هر آنچه اراده فرمایـد، فقـط به او می گویـد موجود شو و آن شـی ء به خواست و ارادهٔ الهی موجود می شود. هیـچ چیز از مخلوقـاتش از چیز دیگری به او نزدیک تر نیست و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست.»

سخن که به اینجا رسید، عمران بدون آنکه اختیاری از خود داشته باشد، سر به سوی

امام بلند کرد و عرضه داشت: «شهادت می دهم که او همان گونه است که وصفش کردی.»

ولوله ای بر زبان ها جاری شد. مأمون به مجلس نگاه کرد و درحالی که سعی می کرد لبخندی برلب داشته باشد، با صدایی بلند گفت: «دیدید؟ به همهٔ شما گفته بودم که پسرعموی ما در علم و دانش قرینه ای در دنیا ندارد.»

ص:۵۹

۱۷. بازندگان

جاثلیق، به همراه رأس الجالوت و هربذ و همراهانشان، به قصد خروج از عمارت در حرکت بودند. رأس الجالوت نگاهی مغموم به دوستانش انداخت و گفت: «می گویید چه کار کنیم؟»

هربذ گفت: «هیچ کدام از پیروان ما نباید از این مطلب آگاه شوند.»

جاثلیق نیز این را تأیید کرد و ادامه داد: «آری، کسی چیزی از این ماجرا نقل نکند. تصور نمی کردم این وضع به وجود آید. گویی او عالم تر از همهٔ دانشمندان دینِ ما به کتاب و سنت ماست.»

ص:۶۰

رأس الجالوت هم افزود: «انگار همه چیز را می دانست. یک لحظه گمان بردم او از آسمان آمده است.»

این را گفتند و با یکدیگر وداع کردند؛ اما جاثلیق، قبل از آنکه برود، متوجه مسئله ای شد. نگاهی به بالای برج عمارت انداخت و فهمید چند نفر از آن بالا به او می نگرند. زیر لب گفت: «بازندهٔ این مجلس، فقط ما نبودیم؛ تو هم بودی خلیفه.»

ص:۶۱

۱۸. همان شیوهٔ پدران

در بالای برج، مأمون و فضل ایستاده بودند و به منظرهٔ خروج هیئت ادیان نگاه می کردند.

«بازنـدهٔ این مجلس فقط ما نبودیم.» این را مأمون گفت و افزود: «فکر می کنم آنان نیز دریافته انـد که فقط آنان بازنـده نبوده اند. خیلی خوش حالیم که این هیئت ادیان در مقابل ما شـکست خوردند؛ اما تو نیک می دانی که نگرانی من خیلی بیشتر است. این همه علم و دانشـی که او از آن اطلاع دارد، شیعیان پدرش را بیشتر فعال می کند و باعث می شود که با قدرت، به ترویج عقایدشان بپردازند.»

ص:۶۲

فضل سری به نشانهٔ تأیید تکان داد و گفت: «به خاطر حضور ایشان به عنوان ولی عهد است که شیعیان، با آزادی، از فضایل امامان شیعه می گویند. این مسائل، همان طور که می دانید، برای پایه های خلافت پدران شما خطرناک است.»

مأمون لحظه ای در خود فرو رفت و گفت: «باید از درس های پدرم هارون الرشید بیشتر سود می بردم.»

- منظورتان چیست؟

- شاید از همان ابتدا اشتباه بود که ولایت عهدی را به او واگذار کردم. باید به همان شیوه ای عمل می کردم که پدرم با پدر او رفتار کرد.

فضل در خود فرو رفت. پرسید: «حتماً می دانید که چه عواقبی برای شما و نسل بعد از شما به دنبال خواهد داشت. می دانید که ماجرا به این سادگی نیست.»

مأمون با صدای زمزمه واری گفت: «می دانم فضل، می دانم... از همین هم می هراسم که

ص:۶۳

شاید هیچ چاره ای نباشد.»

فضل با حالتی نگران گفت: «باید بیشتر تدبیر کنید.»

مأمون که نگاه به نقطهٔ نامعلومی دوخته بود، پرسید: «اینک علی بن موسی الرضا کجاست؟»

۱۹. مأمور شرمسار

عمران، با چهره ای شرمسار، در محضر امام رضا بر زمین نشست. از روی شرم نمی توانست به ایشان نگاه کند. خادمی جلو آمد و هدیه ای به همراه لباسی زیبا جلوی عمران گذاشت. عمران که از اکرام امام بیشتر شرمنده شده بود، رو به آن بزرگوار عرض کرد: «فدایت شوم، همچون جد بزرگوارتان امیرالمؤمنین رفتار کردید.»

امام فرمودند: «به سَمت بلخ برو و مأمور صدقات ما در آنجا باش.»(۱)

عمران که از این مژده بسیار شادمان شده بود، درحالی که از شدت شوق اشک از دیدگانش روان شده بود، گفت: «فدایتان شوم، هرچه شما بگویید همان خواهم کرد.»

ص:۶۶

۱- . بنابه این فرمایشِ امام، چنین برمی آید که عمران بعد از مناظره، به حقانیت اسلام ایمان آورد و مسلمان شد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹